



آه افسرده شعله‌سامان شد:	بیخودی باز گرمِ جولان شد
قابلِ تهمت از چه عنوان شد؟	کاین جهان خود نداشت عیبِ حدوث
آنچه پوشیده بود عریان شد	گفتم از سازِ بی‌نقابیِ ما
دستگاهِ جهات و ارکان شد	گشت محدود، بیکرانیِ دل
گیر و دار بساط امکان شد	گردِ ما را نفسِ پریشان کرد
آتش از آه ما نمایان شد	خاک از عجز ما به جلوه رسید
اشکِ ما ریختند، عَمان شد	سخت بی‌آب بود دشتِ ظهور
بوی ما یافت نیستی، جان شد	رنگ ما دید خاک، گلشن گشت
هفت سیاره سبزه‌گردان شد	قطره‌ای ریخت چشمِ حیرانی
زلف پیدا شد و پریشان شد	یادی از پیچ و تابِ ما کردند
نقضِ عهد و شکستِ پیمان شد	نقشِ رنگِ بنایِ ما بستند
تا به جایی رسید، انسان شد	دهر، کسبِ کمالِ ما می‌کرد
آنکه مردود گشت شیطان شد	از جنابِ سجودِ عزّتِ ما
گر کسی گیر یا مسلمان شد	از یقین و گمانِ فطرتِ ماست
آب گشت و به خاک پنهان شد	ای بسا دعوئی که آخرِ کار
که نگه محرمِ گریبان شد	این دم از گفت‌وگو پشیمانی‌ست
بسکه هیچیم، هیچ نتوان شد	لافِ ما شورِ ناامیدیِ ماست
مشکلی از خجالت آسان شد	شرم، آبی به روی جرأت ریخت
گوش بشنید و چشم حیران شد	سِحر می‌جوشد از فسانه‌ی ما
تا دل از فعل خود پشیمان شد	آخر کار مزده‌اش دادند

که جهان نیست جز تجلّیِ دوست

این من و ما، همان اضافتِ اوست